ارزیابی و تحلیل پرویز امینی از سناریوهای پیش روی کشور

وضعیت موجود ضدتاب‌آوری اجتماعی است

- مدارس و دانشگاه‌ها باید باز شوند و اینترنت برقرار شود
- توافق در دسترس نیست به سمت تاب‌آوری برویم

گفت‌وگو

ابراهیم بهشتی
رضوانه رضایی پور

در فاصله کمتر از یک سال، ایران صحنه دو حمله تمام‌عیار آمریکا و رژیم صهیونیستی بوده است؛ جنگی که فراتر از پرونده هسته‌ای و توان موشکی، ریشه در چالش‌های راهبردی ۴۷ ساله دارد. دکتر پرویز امینی استاد جامعه شناسی سیاسی و تحلیلگر مسائل سیاسی در گفت‌وگو با «ایران»، از ضرورت نوسازی تحلیلی درباره علل و اهداف جنگ سخن می‌گوید و سه‌سناریوی اصلی پیش‌ِروی ایران را این گونه تشریح می‌کند: «حل‌وفصل از طریق توافق، آغاز جنگ‌های جدید، یا ماندن در وضعیت فرسایشی «سایه جنگ». به باور او، علت اصلی جنگ تغییری نکرده لذا توافق کم شانس‌ترین گزینه محتمل در این سه گانه است و «تاب‌آوری» به‌مثابه مرکز ثقل راهبرد ملی باید در دستور کار همه قرار گیرد.» به گفته امینی عوامل اصلی شکل‌گیری دفاع ملی- میهنی نیروی نظامی، خیابان، دولت، دیپلماسی، رسانه با محوریت رهبری بودند که هر کدام کارکردهای خاص خود را دارند اگر چه هدف همه مشترک است. این کارکردهای مختلف در نهایت باید ما را به سمت تاب‌آوری اجتماعی رهنمون کند. با فرض اینکه گزینه سایه جنگ محتمل‌ترین گزینه است، امینی توصیه می‌کند که سازوکارهای اداره کشور هم باید به سمت عادی‌سازی و متعارف حرکت کند و این یعنی اینکه تعطیلی‌ها و قطعی اینترنت ضد تاب‌آوری اجتماعی عمل می‌کند. مشروح این گفت‌وگو را در ادامه بخوانید.

در فاصله کمتر از یک سال شاهد دو حمله و تجاوز امریکا و رژیم صهیونیستی به کشور خود بوده‌ایم. فارغ از نتایجی که در میدان و خیابان کسب شده، مایلم تحلیل شما در پاسخ به این سؤال را بپرسم که چرا جنگ شد؟ آیا بحث اصلی همان پرونده هسته‌ای و غنی‌سازی اورانیوم و برد موشک‌های ایران است یا در تحلیل چرایی جنگ به موضوعات مهم دیگری هم باید توجه کرد؟

ما در روز ۷۰ به بعد جنگ رمضان یا جنگ سوم تحمیلی هستیم و به نظر من نیاز به یک نوسازی تحلیلی داریم. باید مجدداً آن زمینه‌ها و عللی که منجر به جنگ شد و اهدافی که در جنگ تعقیب می‌شد را بازنگری کنیم و به این پرسش عمومی که «چه می‌شود؟» پاسخ دهیم و اگر هر اتفاقی را پیش‌بینی می‌کنیم، بگوییم که به عنوان جامعه ایران باید چه کار کنیم؟ درسی را در ترم گذشته و قبل از جنگ ۱۲ روزه به نام روش تحلیل سیاسی داشتم. آنجا بحث ما کارگاه هم داشت. بحث این بود که بعد از ماجرای هفت اکتبر و چیزی که برای غزه و لبنان و بعد از آن، از دست رفتن سوریه رخ داد و بعد رئیس جمهوری ترامپ را در پی داشت، فضا چگونه است؟ جمع‌بندی من در آنجا این بود که جنگ می‌شود. این جمع‌بندی من حول سه علت بود و گفتم که ما باید یک دستگاه تحلیلی داشته باشیم. آنجا یک تکیه داشتم. همیشه وقتی وارد یک حوزه تحلیلی در اقتصاد و سیاست داخلی یا خارجی یا فرهنگ می‌شوید، پیشاپیش باید یک تحلیل پایه داشته باشید و متکی به اخبار و اطلاعات و داده نباید باشید. این اطلاعات و داده‌ها سرگردانتان می‌کند. آنجا عرضم این بود که سه علت وجود دارد که جنگ می‌شود.

علت اول این بود که طرف متخاصم این تحلیل را از شما دارد که بیش از ۴۷ سال است که موجودیت من به عنوان اسرائیل از طرف شما به چالش کشیده شده است. در همان نامه‌ای که گالانت به رهبری داشته است، می‌گوید در همه بخش‌ها، اسرائیل را محاصره کرده بودید. برای دولت آمریکا هم این بود که اراده‌ای که می‌خواهم در منطقه اعمال کنم را به چالش کشیده‌اید. به علاوه اینکه ایران جایی بود که جزیره ثبات و نفوذ آمریکا به شمار می‌آمد و سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا را ایران پیاده می‌کرد. اینها از دست رفته است و ۴۷ سال است که در تنش هستیم. پس انگیزه بالاست.

دوم آمریکا و اسرائیل این تحلیل را داشتند که ایران بعد از هفت اکتبر و تحریم‌ها، در ضعیف‌ترین وضعیت خود در این ۴۷ سال قرار گرفته است. هم به لحاظ ظرفیت‌های درونی و پایگاه‌های اجتماعی و شکاف‌هایی که در جامعه ایران رخ داده است و هم آن کمربند امنیتی که در لبنان و فلسطین و سوریه درست کرده بود، از دست رفته است. به‌علاوه که دو تست هم به لحاظ نظامی روی شما زده‌ایم. وعده صادق یک و دویی که ایران تصویری از توان نظامی خود در صحنه عملی داده است.

مسأله سوم این بود که اگر به ایران فرصت داده شود، خود را بازسازی خواهد کرد. چون آنها یک تجربه دوره بوش و درخصوص حمله به افغانستان و عراق را هم دارند که بعد از آن نوبت ایران بود، اما به دلایلی نشد. می‌گویند آنجا این کار را نکردیم و ایران خود را بازسازی کرد و بعد در عراق و افغانستان و کشورهای دیگر نفوذ کرد و مسأله از دست رفت. پس زمان هم مهم است. پس با این تحلیل، می‌گفتم که جنگ می‌شود و توافقی صورت نمی‌گیرد.

الان باید ببینیم عللی که آغازگر جنگ بود تغییری کرده است یا نه؟ ما از سه سناریو خارج نیستیم. یا جنگ از طریق توافق حل و فصل می‌شود، یا اینکه بعد از جنگ ۱۲ روزه و ۴۰ روزه مجدد جنگ دیگری آغاز می‌شود و در معرض تهاجم همه‌جانبه هستیم. سوم اینکه در سایه جنگ باقی بمانیم. یعنی نه جنگ می‌شود و نه جنگ منتفی می‌شود. در وضعیت جنگ و غیر جنگ، به تعبیری دقیق‌تر سایه جنگ را بر ایران حفظ می‌کنند و هم به لحاظ اجتماعی و هم سیاسی و هم نظامی، شما را در یک وضعیت سایه جنگ و فرسایش ناشی از آن قرار می‌دهند.

در حال حاضر و در شرایطی که هستیم آیا آن عللی که به گفته شما باعث جنگ شد، برطرف شده یا دچار تغییراتی شده است؟

علت اول تغییری نکرده است. به علت دوم و برآوردی که ایران ضعیف است، ضربه خورده است. آمریکا و اسرائیل در بالاترین سطح به جنگ ۴۰ روزه ورود کردند و با ترور عالی‌ترین مقام رسمی کشور و فرمانده کل قوا و امام امت، جنگ را آغاز کردند و با این کار همزمان ساختار نظامی و ساختار سیاسی و ساختار اجتماعی را هدف قرار دادند، اما در عمل دیدند این ساختارهای کلان بدون انفعال وارد جنگ شده و مانع از دستیابی آنها به اهداف جنگ شدند. پس در جمع‌بندی از ایران ضعیف دچار کم برآوردی شده بودند و این مؤلفه در محاسبات آنها تغییر کرده است. اما در حدی که به بازدارندگی در برابر ایران منجر بشود، نیست. ولی اینکه زمان را نباید از دست بدهیم، تغییری نکرده است و همچنان زمان واجد اهمیت است چون با گذر زمان ایران خود را بازسازی می‌کند. در همین فاصله جنگ ۱۲ روزه تا ۴۰ روزه ایران نشان داد که می‌تواند خود را بازسازی کند. در جنگ ۴۰ روزه از نظر آفند و پدافند ایران قوی‌تر از جنگ ۱۲ روزه ظاهر شد. مثلاً در پدافند، تغییراتی ایجاد شد و زدن اف-۳۵ اتفاقی نبود. چون فرزند شهید لاریجانی از قول پدر می‌گوید که این کار را می‌کنیم و تغییراتی در پدافند خواهیم داشت.

اما همزمان در پی سه علت پیشین برای جنگ، علت دیگری برای اینکه آمریکا با ایران وارد جنگ شود، اضافه شد. این علت این بود که در جنگ ۴۰ روزه از طرف ایران در صحنه بین‌المللی و در عرصه نظامی، از آمریکا اعتبارزدایی شد. این جمع‌بندی در محیط بین‌المللی غالب است که ایران در این جنگ آمریکا را تحقیر کرد. حتی کسی مثل صدراعظم آلمان نیز همین جمع‌بندی را دارد. آمریکا پیش‌تر تهدید جنگ را مانند شمشیر بالا سر ایران نگه داشته بود تا ایران را کنترل کند. در جنگ ۴۰ روزه این شمشیر را پایین آورد ولی آن پیامد و نتایجی که از آن می‌خواست، به دست نیامد و قبح آن شکسته شد. آمریکا خود را در محیط بین‌المللی، یک ابرقدرت می‌داند و بعد از فروپاشی شوروی، به یک‌جانبه‌گرایی روی آورده است و بقیه بازیگران در آن چهارچوب کار می‌کنند. الان تعبیری وجود دارد و آن اینکه در حال ورود به یک فضای تغییر در نظم جهانی هستیم. جهان تک‌قطبی به یک جهان چندقطبی تبدیل می‌شود و روسیه یک بازیگر است که بعد از فروپاشی شوروی تغییر کرده است و چین و هند بازیگران جدید هستند. الان بازیگران دیگر دارند آمریکا را در صحنه جنگ با ایران می‌بینند. می‌بینند که آمریکا در برابر ایران که مدعی بود در ضعیف‌ترین موقعیت است، نتوانسته نتیجه بگیرد و این واقعیت، تصویر آمریکا را در نظر سایر بازیگران تغییر منفی می‌دهد. برای ابرقدرت‌ها آن پرستیژ و تصویری که از قدرت او دارند، مهم است. اگر آن تصویر در واقعیت مخدوش شود، اعتبارش را در محیط بین‌الملل مبنی بر اینکه یک نظم را ایجاد کنید، آسیب‌پذیر می‌کند. مصاحبه اخیر اوباما بر همین اساس است که آنچه که در این جنگ ۴۰ روزه برای آمریکا رخ داد، ستون‌هایی که نظم جدید را روی آن ساخته بودیم، فرو پاشید و بی اعتبار کرد. پس علاوه بر علت‌های سه گانه که منجر به جنگ ۱۲ روزه و ۴۰ روزه شد، علت چهارمی هم برای جنگ به وجود آمده است.

مسأله دوم، اهداف آمریکا از جنگ است. آیا اهدافشان از جنگ تحقق پیدا کرد؟ یا در وضعیتی قرار گرفتند که از این اهداف صرفنظر کنند؟ اگر آری در این صورت می‌توانید حکم دهید که وارد پایان مخاصمه شدید. دو هدف کلانی که آمریکا داشت، یکی تسلیم و یکی تغییر رژیم بود و اینکه فردی وابسته را در ایران بگذاریم. البته در امتداد این اهداف، هدف تجزیه ایران نیز مطرح است. بنابراین اهدافشان فراتر از مسائل هسته‌ای و... است که اشاره کردید. چون می‌گفتند با تسلط بر ایران می‌توانیم آن موقعیت ژئوپلتیکی ایران و منابعش را در اختیار بگیریم. در رقابتی که در سطح جهانی برای حفظ وضع موجود نظام بین‌الملل با برتری آمریکا در جریان است، مانع جهان چندقطبی جدیدی بشویم که آمریکا در آن دست برتر ندارد.

غیر از اهداف کلان آمریکا در این جنگ به دنبال برخی اهداف راهبردی هم بود، مانند آن مسأله هسته‌ای و اورانیوم غنی شده‌ای که به آن اشاره می‌کرد، مسأله موشکی و بحث جبهه مقاومت. در هیچ کدام از اینها توفیقی پیدا نکرده است. پس اهداف جنگ باقی است و علاوه بر اینها یک سری اهداف مانند کنترل تنگه هرمز هم اضافه شد که قبلاً جزو اهداف جنگ نبود. الان باز کردن تنگه هرمز هم جزو اهداف است. بنابراین وقتی این نوسازی تحلیلی را می‌کنیم و علل و اهداف و پیامدها و نتایج جنگ را بررسی می‌کنیم، تقریباً می‌توانیم بگوییم این که آمریکا توافقی که اولاً حداقلی از حقوق ایران را به رسمیت بشناسد و ثانیاً پایدار باشد را به دست آورد، ضعیف‌ترین سناریو است.

بنابراین دو سناریو باقی می‌ماند. یکی جنگ - با درنظر گرفتن این نکته که ارزیابی که از ضعیف بودن ایران داشته‌اند به هم خورده است - و یکی سایه جنگ. بین این دو می‌توان این طور متصور شد که آمریکا، احتمالاً ترکیبی از این دو را بتواند حفظ کند و وضعیت جنگ و سایه جنگ را مدام روی فضای ایران ادامه دهد. اگر وضع ما این باشد و ما چنین جمع‌بندی داشته باشیم، مشخص می‌شود که این سؤال «چه باید کرد» نقطه کانونی است. مخصوصاً وقتی سایه جنگ غالب باشد و به طور ایذایی و تاکتیکی وارد جنگ‌های کوتاه و محدود شود. مانند چیزی که هفته گذشته در تنگه هرمز ایجاد شد. با این تفسیر پرسش اساسی ایران است که آن مرکز ثقلی که ایران باید حول و حوش آن آرایش جدیدی پیدا کند و تمرکز روی آن پیدا کند، چیست؟

> این جمع‌بندی در محیط بین‌المللی غالب است که ایران در این جنگ آمریکا را تحقیر کرد. حتی کسی مثل صدراعظم آلمان نیز همین جمع‌بندی را دارد. آمریکا پیش‌تر تهدید جنگ را مانند شمشیر بالا سر ایران نگه داشته بود تا ایران را کنترل کند. در جنگ ۴۰ روزه این شمشیر را پایین آورد ولی آن پیامد و نتایجی که از آن می‌خواست، به دست نیامد

شما گزینه توافق را کم‌احتمال‌ترین گزینه می‌دانید. اما با ارجاع به همان دلایل و اهدافی که تشریح کردید، می‌توان گفت منازعه ۴۷ ساله ایران و اسرائیل، همیشه وجود داشته و هیچ وقت تا قبل از جنگ ۱۲روزه منجر به جنگ نشده است. به نظر می‌رسد مؤلفه مهم‌تر در این جنگ و اولی‌تر از بحث اسرائیل، خود آمریکاست. چه بسا اگر آمریکا وارد این ماجرا نمی‌شد، همان‌طور که در ۴۷ سال گذشته رخ نداده بود، اسرائیل به طور مستقیم و به تنهایی به ایران حمله نمی‌کرد. همان‌طور که این جنگ تبعاتی برای ما داشته است، به نظر می‌رسد یک فضای روانی و سیاسی روی دولت آمریکا و آقای ترامپ هم بار کرده است که این موضوع می‌تواند انگیزه ترامپ و دولت او را برای تداوم جنگ با چالش همراه کند. فراموش نکنیم چند ماه دیگر انتخابات میان‌دوره‌ای در آمریکا انجام خواهد شد. همین الان رسانه‌ها و بخش‌های صنعتی وابسته به انرژی، از وضعیت فعلی راضی نیستند و چه بسا به عنوان یک نیروی فشار برای تسهیل توافق عمل کنند. در بحث بازدارندگی هم همان‌طور که اشاره کردید، ارزیابی آنها درست در نیامد. شاید آنها تصور اینکه ایران به این شکل مقاومت کند، نداشتند. فکر می‌کنم بخش زیادی از اهداف و عواملی که منجر به جنگ شد، ترک برداشته و دچار تغییر شده است و چه بسا آمریکایی‌ها و ترامپ هم مجبور به توافق شوند. کما اینکه در همین زمان بعد از آتش‌بس و تمدید آن و پروژه آزادی می‌بینیم که ترامپ هم عقب‌نشینی می‌کند. فکر می‌کنم نمی‌توانیم به این سادگی گزینه توافق را کنار بگذاریم و بگوییم لزوماً جنگ خواهد شد.

نمی‌گویم حتماً جنگ خواهد شد. می‌گویم بین این سه گزینه، احتمال جنگ و سایه جنگ بیشتر از توافق است. در توافق، آنها دست‌کم برخی اهداف راهبردی مثل غنی‌سازی و... را می‌خواهند و باید حداقلی از حقوق ایران را به رسمیت بشناسند که الان چنین چشم‌اندازی وجود ندارد. جنگ هم برایشان هزینه زیادی داشته و دارد. بخشی همان اعتبار بین‌المللی بود که در تثبیت نظم موجود خدشه‌دار شد. اما با توجه به اینکه فعلاً امکان توافقی که خواسته‌های آمریکا و حداقلی از حقوق ایران به شکل پایدار تأمین شود، نیست و علل و اهداف جنگ باقی و برخی حوزه‌ها تشدید شده، اساساً فکر می‌کنم که جنگ و سایه جنگ، گزینه‌های قوی‌تری هستند و تجربه جنگ ۱۲روزه و ۴۰روزه درون مذاکرات و این رفت و برگشتی که می‌بینیم، نشان نمی‌دهد مسأله توافق در حدی که ایران بپذیرد، در دستورکار آنها باشد. ولی هر دو طرف می‌توانند از مذاکره استفاده‌های دیگری کنند. جمع‌بندی طرفین، کمتر این است که امکان توافق وجود دارد.

برگردیم به توضیحات شما درباره اینکه در چنین شرایطی و در مواجهه با گزینه جنگ یا سایه جنگ چه باید کرد.

وقتی جنگ از مقطعی بیشتر زمان ببرد، یا در وضعیت سایه جنگ باشیم، کانونی که باید روی آن سرمایه‌گذاری کنید، مسأله‌ای به نام «تاب‌آوری» است. خصوصاً در سایه جنگ، تاب‌آوری خیلی اساسی است. باید بتوانید در این محیط فرسایشی که بین ایران و نیروی متخاصم شکل می‌گیرد، تاب‌آوری داشته باشید تا در پیشبرد اهداف خود و خسته کردن طرف مقابل دست بالا را داشته باشید. وقتی تاب‌آوری مسأله شد، تمرکز روی بخش‌هایی بیش از بخش‌های دیگر می‌شود. مثلاً وقتی در جنگ هستید، تمرکز اصلی یا خط مقدم، نیروی نظامی و توان آفندی و عملیاتی شماست.

یعنی بازدارندگی محدود و محصور در نیروی نظامی نخواهد بود؟

در تاب‌آوری، نیروی نظامی هم هست. ولی تمرکز در محیط اجتماعی و بخش جامعه و مردم می‌رود. البته الگویی که برای این بحث می‌توان ترسیم کرد، این است که یک شاکله دفاع ملی وجود دارد. در جنگ ۱۲روزه و ۴۰روزه، شاکله‌ای برای دفاع ملی و میهنی شکل گرفت. این شاکله ۵ جزء دارد، هرچند که در رسانه‌ها ۳ جزء را بررسی می‌کنند: یک جزء آن نیروی میدان و نظامی با همه توانایی‌هایش در نیروی دریایی، زمینی، هوایی، هوافضا و موشکی و پهپاد است. دوم، خیابان است که نیروی اجتماعی است و پشتیبانی می‌کند تا از شکل گرفتن حوادثی مثل ۱۸ و ۱۹ دی جلوگیری کند. سوم، قوه مجریه به معنای دولت است و کار مهمش این که بتواند در صحنه عمومی، خدمات عمومی را در دسترس قرار دهد و از نیروی مسلح پشتیبانی کند و در فضای بین‌الملل، فعال باشد. چهارم، دستگاه دیپلماسی است که بخشی از آنچه در صحنه خیابان می‌گذرد و چیزی که تولید می‌شود و ظرفیتی که در صحنه نظامی ایجاد می‌شود، دستگاه دیپلماسی باید بتواند پیش ببرد و تثبیتش کند. پنجم، رسانه است که باید بتواند کل این ماجرا را حمایت کند و تمرکزش روی آگاهی عمومی و حفظ، تقویت و تعمیق انسجام اجتماعی و تقویت و بنیان‌گذاری مسأله تاب‌آوری اجتماعی باشد. این پنج موضوع به همراه رهبری - که عنصر کانونی است که این پنج بخش را هماهنگ نگه می‌دارد و تکیه‌گاه هم هست - شاکله دفاع ملی ما هستند که باید به تاب‌آوری بینجامد.

شما پیش از این در مصاحبه‌ای از این سخن گفته بودید که باید یک انسجام پایدار و ایجابی داشته باشیم و نه انسجام حاصل از شرایط بحرانی. گفته بودید که این نوع انسجام اجتماعی باید گفتمان شود و با استناد به بیانات رهبر شهید از عنوان «امر ملی» استفاده کرده و گفته بودید آنچه می‌تواند در این امر ملی همه را حول خود جمع کند مفهوم ایران است. ذیل همین نوع انسجام ملی پایدار این مفهوم ایرانی که

[illegible]

حمید دباشی، متفکر و منتقد سیاسی از تحولات پساجنگ ۴۰ روزه می‌گوید

دیگر تأیید غرب برای ما موضوعیت ندارد

با کمال افتخار می‌گویم که ما انقلابی سال ۵۷ هستیم و کار درستی کردیم

حمید دباشی، استاد مطالعات ایرانی و ادبیات تطبیقی دانشگاه کلمبیا، در گفت‌وگویی مفصل درباره نسبت ایران با جهان معاصر، ریشه‌های نادیده‌گرفته‌شدن انسان غیرغربی، جایگاه زبان فارسی، تحولات فکری پس از جنگ اخیر و آینده هویت ایرانی سخن گفت. او معتقد است آنچه امروز در ایران و منطقه رخ می‌دهد، صرفاً یک رخداد سیاسی یا نظامی نیست، بلکه نشانه ورود به یک «تغییر پارادایم معرفتی» است؛ تغییری که می‌تواند نگاه ایرانیان به خود، به جهان و به غرب را دگرگون کند.

دباشی در آغاز گفت‌وگو با ایرنا، با اشاره به زبان تحقیرآمیز سیاستمداران غربی علیه ایران و دیگر کشورها از جمله فلسطین، تأکید کرد که مشکل اصلی فقط بی‌اطلاعی غرب از رنج ملت‌ها نیست، بلکه این است که بسیاری از ملت‌های غیرغربی اساساً در تخیل فلسفی و سیاسی غرب «موضوعیت انسانی» ندارند.

او با اشاره به اندیشه‌های یورگن هابرماس، اظهار کرد: «پیش از انتشار کتاب «بعد از بربریت»، زمانی که یورگن هابرماس مطلبی را امضا کرد که در آن تلویحاً قتل‌عام ملت فلسطین را تأیید می‌کرد، نوشتم که مسأله این نیست که کسی از آنچه بر سر فلسطین می‌گذرد بی‌خبر است؛ بلکه مشکل اینجاست که ما اصلاً «موضوعیت متافیزیکی» برای آنها نداریم. ما از نظر آنها انسان نیستیم.» به گفته دباشی، پیش از آنکه انسان اروپایی «من اندیشمند» باشد، «من فاتح» بوده است؛ مفهومی که متفکرانی چون انریکه دوسل نیز بر آن تأکید کرده‌اند.

باید نگاه انتقادی به مدرنیته داشته باشیم

به باور این استاد مطالعات ایرانی دانشگاه کلمبیا، بدون نگاه انتقادی به مدرنیته نمی‌توان ریشه این وضعیت را فهمید. نقد مدرنیته به معنای مخالفت با آن نیست، بلکه تلاشی است برای فهم سازوکارهایی که موجب شده بخش بزرگی از جهان از دایره انسانیت تعریف‌شده توسط غرب بیرون بماند.

دباشی بخش بعدی سخنان خود را به زبان فارسی و ظرفیت فلسفی آن اختصاص داد. وی اظهار کرد: «مسأله این است که زبان فارسی و توانایی‌های فلسفی زبان فارسی چه جایگاهی دارند. زبان فلسفی فارسی ما ـ که خوشبختانه سال‌هاست به واسطه کارهایی که اخیراً همکاران ما در ایران انجام داده‌اند، گسترش یافته ـ اکنون این امکان را فراهم کرده است که ما بتوانیم فاعلیت یا سوژه بودن فلسفی خود را به عنوان انسان تثبیت کنیم و از آن سخن بگوییم.»

استاد دانشگاه کلمبیا تصریح کرد: «این زبان فلسفی باید به‌گونه‌ای باشد که موضوعیت انسان ایرانی، در جهان، جایگاهی معتبر پیدا کند. پل و واسطه این کار، کسانی هستند که دوزبانه، سه‌زبانه یا چندزبانه‌اند. این جنبه فلسفی ماجراست.»

این منتقد سیاسی در ادامه صحبت‌های خود، گفت: «مثلاً یادتان هست شعار «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» می‌گفتند. شما نمی‌توانید منافع ایران را نادیده بگیرید و انسان ایرانی را در یک وضعیت ایزوله تصور کنید، در حالی که اطراف ایران پر از پایگاه‌های نظامی آمریکاست. همه این کشورهایی که به آنها «پتروواستیت» می‌گویند، در حوزه خلیج فارس عملاً پایگاه‌های نظامی آمریکا هستند و همه منتظرند که اسرائیل از آنها حمایت کند.»

> من امیدوارم این لیاقت را داشته باشم که در درس‌ها، مقالات و کتاب‌هایم، عمق و اهمیت اتفاقاتی را که امروز در ایران می‌افتد، درک کنم و آن‌ها را به واحدهای اندیشه و تفکر تبدیل نمایم

وی افزود: «در اینجا، مسأله فقط غزه و لبنان نیست. حتی اگر جنبه انسانی ماجرا را کنار بگذاریم - که البته به عنوان انسان، باید برای غزه و لبنان هم فکر کنیم ـ از منظرهای راهبردی، منطقه‌ای و منطقی هم که نگاه کنیم، آنچه در غزه و لبنان می‌گذرد، با تمامیت ارضی ایران و حفظ منافع ملی ایران پیوند دارد؛ نه فقط از جنبه انسانی، بلکه از جنبه‌های دیگر همچنین.»

وارد تغییر پارادایم معرفتی شده‌ایم

دباشی در بخش دیگری از سخنان خود، با اشاره به اینکه امروز وارد یک «تغییر پارادایم معرفتی» شده‌ایم، اظهار کرد: «اتفاقی در ایران و در تخیل فکری ما رخ داده است که دیگر نمی‌توانیم به جهان پیش از بیست و هشتم فوریه (۹ اسفند) نگاه کنیم.»

وی ادامه داد: «برای یک انسان فرهیخته ایرانی، زن و مرد، که این تجربه را پشت سر گذاشته و با سرافرازی آن را گذرانده است؛ سی و چند روز مقابل دو قدرت اتمی وحشی مقاومت کرده، با سرافرازی بیرون آمده، تمامیت ارضی کشور را حفظ کرده و اکنون صبح پا شده، خرابی‌ها را آباد می‌کند، پل‌ها را می‌سازد، دانشگاه‌هایش را بازسازی می‌کند و یاد فرزندانی را که شتاب‌زده به خاک سپرده، در ذهن دارد؛ این وضعیت، ذهن ما را مانند «انقلاب کپرنیکی» کرده است.»

استاد ادبیات تطبیقی و مطالعات ایرانی دانشگاه کلمبیا ادامه داد: «این اتفاقی که افتاده، هنوز زود است که ابعاد کامل آن را بفهمیم، هم برای کسانی که در ایران هستند و هم برای ما که در ایران نیستیم، اما دل‌مان در ایران است. اما یک چیز مسجل است: آن مقاومت دلیرانه همه ملت ایران. هر جنگی که ما در داخل داشتیم، چه مخالف جمهوری اسلامی بودیم و چه موافق، همه اینها دیگر پاک شده و رفته است.»

سپاه از سرزمین مادری دفاع می‌کند

دباشی با اشاره به اتحاد ایرانیان در طول تاریخ برای دفاع از سرزمین‌شان، گفت: «زمین برای ما حالت تقدس دارد. چه کسی در جنگ اخیر از این زمین دفاع کرده است؟ ملت ایران دفاع کرده است. سران ما را از بالا تا پایین زدند. مردم دفاع کردند. سپاه اکنون سپاهی است که دارد از تمامیت ارضی ایران و از «سرزمین مادری» دفاع می‌کند و برای ملت، دفاع می‌کند.»

این جامعه‌شناس سیاسی همچنین به مسأله «میانجی» در گفت‌وگوی جهانی اشاره کرد. وی با نقد بخشی از نگاه ادوارد سعید گفت که ایرانیان دیگر نباید خود را از منظر یک «مرد سفیدپوست فرضی» تعریف کنند یا مدام در پی جلب تأیید غرب باشند. دباشی گفت: «وقت آن رسیده که «میانجی» خود را تغییر دهیم. یعنی دیگر نباید با یک مرد سفیدپوست فرضی و خیالی که در ذهن من نشسته، تلاش کنم متقاعدش کنم که ما به عنوان ایرانی، صاحب تمدن، تاریخ و هویت هستیم و حرفی برای جهان داریم. آن آدم دیگر در ذهن من نیست. بلکه من با همه کسانی صحبت می‌کنم که مانند من در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین هستند.»

وی با تأکید بر اینکه این پدیده‌ای که ما خودمان را از دید دیگران می‌بینیم، به مسأله «هژمونی» و «بازنمایی» برمی‌گردد، گفت: «شما اکنون عوارض

[illegible]